

The Concept of Public Consent in Islamic and Western Political Thought: A Comparative Analysis of Muhammad Baqir al-Sadr and John Locke

Hesamoddin Shahrabi Farahani 

PhD Student in Contemporary Philosophy, Farabi College, University (Corresponding author).

hesam.shahrabi109@ut.ac.ir

Hasan Mehrnia 

Associate Professor, Department of Philosophy, Farabi College, University of Tehran, Qom, Iran. hmehrnia@ut.ac.ir

Article Info

Article Type:

Research Article

Received:

2026 /1 /25

Revised:

2026 /3 /24

Accepted:

2026 /4 /15

Published Online:

2026 /4 /20

Abstract

The concept of popular consent occupies a central place in theories of political legitimacy, both in modern political philosophy and in contemporary Islamic political jurisprudence. Its significance lies in the fact that any account of legitimacy that invokes the people must clarify what consent means, what normative force it carries, and how it relates to political obligation and obedience. This article examines the place of popular consent in the political thought of John Locke and Muhammad Baqir al-Sadr, asking how consent functions in the establishment, actualization, and continuity of legitimacy, and how A. John Simmons's critique of consent theory can illuminate the strengths and limitations of both models. Methodologically, the study is qualitative and library-based, employing a conceptual-comparative analysis. It first reconstructs Locke's and al-Sadr's accounts of consent within their respective theoretical contexts, and then evaluates their implications for legitimacy and political obligation through Simmons's critical framework. The article argues that, in Locke's theory, consent serves as the founding source of political power and the basis of the moral obligation to obey. Yet Locke's reliance on tacit consent exposes his theory to serious difficulties concerning the authenticity, voluntariness, and measurability of consent. By contrast, al-Sadr does not treat popular consent as the primary source of legitimacy; rather, he regards it as a condition for the political actualization, continuity, and integrity of Islamic government. Consent in al-Sadr's model is realized through participation, bay'a, public oversight, and the "atmosphere of infallibility" (*jaww al- i ma*). The article concludes that politically valid consent must be real, institutionally traceable, and accompanied by effective possibilities of dissent, oversight, and restraint of power.

Keywords: Political obligation, Consent, Simmons, Muhammad Baqir al-Sadr, Locke, Legitimacy.



دوره ۱۲ | شماره ۴۷ | بهار ۱۴۰۵

<https://doi.org/10.22034/jpti.2026.584139.1536>

<https://andishehsiyasi.ri-khomeini.ac.ir>

رضایت مردم در اندیشه سیاسی اسلامی و غربی (مطالعه تطبیقی محمدباقر صدر و جان لاک)

حسام‌الدین شهبازی فراهانی

دانشجوی دکتری فلسفه معاصر دانشکده گان فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران. (نویسنده مسئول).

hesam.shahrabi109@ut.ac.ir

حسن مهرنیا

دانشیار گروه فلسفه، دانشکده گان فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران. hmehrnia@ut.ac.ir

چکیده	اطلاعات مقاله
مفهوم «رضایت مردم» از مفاهیم بنیادین نظریه مشروعیت سیاسی است و در فلسفه سیاسی جدید و فقه سیاسی معاصر، نقشی در تبیین نسبت مردم، قدرت و الزام سیاسی ایفا می‌کند. اهمیت بازانندیشی این مفهوم از آن روست که نظریه‌های مشروعیت، بدون روشن‌سازی معنای رضایت، حدود اعتبار آن و نسبتش با اطاعت سیاسی، دچار ابهام هنجاری می‌شوند. مسئله اصلی این مقاله آن است که رضایت مردم در اندیشه جان لاک و محمدباقر صدر چه جایگاهی در تأسیس، فعلیت و استمرار مشروعیت دارد و نقدهای آلن جان سیمونز چگونه امکان ارزیابی انتقادی این دو الگو را فراهم می‌کند. مقاله با روشی کیفی، کتابخانه‌ای و مبتنی بر تحلیل مفهومی - تطبیقی، نخست نظریه رضایت در اندیشه لاک و صدر را بازسازی می‌کند و سپس نسبت رضایت، مشروعیت و الزام سیاسی را در پرتو چهارچوب انتقادی سیمونز می‌سنجد. یافته پژوهش نشان می‌دهد که در نظریه لاک، رضایت منشأ تأسیس قدرت سیاسی و مبنای الزام به اطاعت است؛ اما اتکای آن بر رضایت ضمنی، بحران سنجش‌پذیری و اصالت رضایت را پدید می‌آورد. در مقابل، صدر رضایت را منشأ نخستین مشروعیت نمی‌داند، بلکه آن را شرط فعلیت، استمرار و سلامت حکومت تلقی می‌کند. نتیجه آنکه رضایت معتبر باید واقعی، سنجش‌پذیر و همراه با امکان مخالفت مؤثر باشد. کلیدواژه‌ها: الزام سیاسی، رضایت، سیمونز، محمدباقر صدر، لاک، مشروعیت.	نوع مقاله: پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۵ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۱/۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۱/۲۶ انتشار آنلاین: ۱۴۰۵/۱/۳۱ صفحات: ۸۳ - ۱۱۱

مقدمه

مفهوم «رضایت مردم» از مسائل محوری فلسفه سیاسی جدید است و به پرسش‌هایی بنیادین درباره منشأ قدرت سیاسی، حدود الزام اخلاقی اطاعت و امکان نقد مشروعیت پاسخ می‌دهد. تاریخ اندیشه سیاسی نشان می‌دهد که «رضایت» خود واجد قرائت‌های متمایزی است: از رضایت صریح که متضمن اعلام آگاهانه و ارادی تبعیت از اقتدار سیاسی است تا رضایت فرضی که در قالب برساختی عقلانی نزد متفکرانی چون کانت و رالز صورت‌بندی می‌شود و نیز رضایت ضمنی که جان لاک آن را از کنش‌هایی چون سکونت و بهره‌مندی از نظم سیاسی استنباط می‌کند (Locke, 1988, §119؛ Rawls, 1971, pp. 19-22). همین تنوع مفهومی سبب شده است که رضایت نه مفهومی بدیهی، بلکه مسئله‌ای مناقشه‌برانگیز در تحلیل مشروعیت سیاسی باشد؛ زیرا همواره این پرسش باقی می‌ماند که کدام نوع رضایت می‌تواند الزام اخلاقی معتبر ایجاد کند و نسبت دولت و شهروند را به‌طور موجه سامان دهد.

پیش از دوران مدرن، مشروعیت سیاسی عمدتاً ذیل مفاهیمی چون اراده الهی، نظم طبیعی، سنت تاریخی یا واقعیت قدرت تبیین می‌شد و رضایت مردم، اگر هم مطرح بود، نقشی فرعی و تبعی داشت. نقطه عطف این تحول را باید در اندیشه جان لاک جستجو کرد؛ جایی که رضایت مردم برای نخستین بار به هسته نظریه مشروعیت سیاسی راه یافت و توجیه اخلاقی قدرت، بدون ارجاع به آن، عملاً ناممکن شد. از این‌پس رضایت نه صرفاً یک واقعیت اجتماعی، بلکه معیاری هنجاری برای سنجش مشروعیت، مبنایی برای الزام سیاسی و افقی برای نقد قدرت تلقی شد و بخش مهمی از سنت لیبرال متأخر در امتداد همین صورت‌بندی شکل گرفت.

در مقابل، در سنت اسلامی و به‌ویژه فقه سیاسی شیعه، مسئله مشروعیت غالباً بر محور نصب الهی، شریعت یا نیابت معصوم سامان یافته و نقش مردم بیشتر در سطح تحقق خارجی و کارآمدی حکومت مورد توجه بوده است. با این حال، محمدباقر صدر جایگاهی ممتاز دارد؛ زیرا از معدود متفکرانی است که کوشیده رضایت و مشارکت مردم را به‌صورت صریح وارد دستگاه نظری مشروعیت کند و پیوندی مفهومی میان حقانیت دینی و پذیرش اجتماعی برقرار سازد، بی‌آنکه یکی را به دیگری فرو بکاهد. از این‌رو، مطالعه تطبیقی اندیشه سیاسی لاک و صدر، نه به قصد مشابَهت‌سازی صوری، بلکه با هدف تحلیل فلسفی

دو تلقی متفاوت از رضایت - یکی به مثابه بنیان مشروعیت و دیگری به مثابه شرط فعلیت و استمرار آن - اهمیت ویژه‌ای دارد. افزون‌براین، خوانش انتقادی آلن جان سیمونز از نظریه رضایت، با مسئله‌مند کردن مفهوم «رضایت واقعی» و تمایز آن از اشکال تسهیل شده یا فرضی رضایت، چهارچوبی تحلیلی فراهم می‌کند که در پرتو آن می‌توان تنش‌ها و کاستی‌های درونی هر دو نظریه را دقیق‌تر ارزیابی کرد. هدف این نوشتار گشودن افقی نظری برای بازاندیشی مفهوم رضایت در نظریه‌های معاصر مشروعیت سیاسی است، نه تلفیق شتاب‌زده دو سنت فکری ناهمگون.

براین‌اساس، پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که «رضایت مردم در اندیشه سیاسی جان لاک و محمدباقر صدر چه نسبتی با مشروعیت و الزام سیاسی دارد و نقدهای آلن جان سیمونز چه ظرفیت‌هایی برای ارزیابی تطبیقی این دو نظریه فراهم می‌کند؟». در ذیل این پرسش، چند پرسش فرعی قابل طرح است. نخست، «رضایت مردم در نظریه لاک چه نقشی در تأسیس قدرت سیاسی و ایجاد الزام اخلاقی به اطاعت ایفا می‌کند؟» دوم، «رضایت مردم در اندیشه محمدباقر صدر چه جایگاهی در فعلیت، استمرار و سلامت حکومت اسلامی دارد؟» سوم، «نسبت رضایت با مفاهیم مشروعیت و الزام سیاسی در دو الگوی لاک و صدر چگونه صورت‌بندی می‌شود؟» چهارم، «نقدهای سیمونز بر نظریه رضایت، به‌ویژه نقد او بر رضایت ضمنی، چه ملاک‌هایی برای سنجش اعتبار رضایت در این دو نظریه به دست می‌دهد؟» و در نهایت، «مقایسه این دو دیدگاه چه امکان‌هایی برای بازاندیشی مفهوم رضایت در نظریه سیاسی معاصر فراهم می‌سازد؟».

هدف اصلی این پژوهش، تحلیل تطبیقی جایگاه رضایت مردم در نسبت با مشروعیت و الزام سیاسی در اندیشه جان لاک و محمدباقر صدر، با تکیه بر چهارچوب انتقادی آلن جان سیمونز است. برای دستیابی به این هدف، پژوهش حاضر چند هدف فرعی را دنبال می‌کند. نخست، بازسازی مفهوم رضایت در نظریه سیاسی لاک و تبیین نسبت آن با تأسیس دولت، عضویت سیاسی و الزام به اطاعت؛ دوم، تبیین جایگاه رضایت در منظومه سیاسی محمدباقر صدر و نشان دادن نسبت آن با خلافت انسان، شریعت، مشارکت عمومی و نظارت اجتماعی؛ سوم، روشن‌سازی تمایز میان رضایت به مثابه منشأ مشروعیت در لاک و رضایت به مثابه شرط فعلیت و استمرار مشروعیت در صدر؛ چهارم، استخراج ملاک‌های

نقد سیمونز بر نظریه رضایت، از جمله واقعی بودن، آگاهانه بودن، داوطلبانه بودن، امکان امتناع و قابلیت سنجش رضایت؛ پنجم، ارائه جمع‌بندی تحلیلی از قوت‌ها و کاستی‌های هر دو نظریه در تبیین رابطه میان مردم، قدرت سیاسی و الزام اخلاقی.

۱. پیشینه پژوهش

مطالعات انجام‌شده درباره مفهوم رضایت، عمدتاً در دو مسیر مستقل پیش رفته‌اند. از یک‌سو، رضایت در اندیشه جان لاک بیشتر ذیل مباحث قرارداد اجتماعی، الزام سیاسی و حاکمیت قانون بررسی شده است (لاریجانی، ۱۳۸۷؛ مدی، ۱۴۰۱). از سوی دیگر، پژوهش‌های مرتبط با اندیشه محمدباقر صدر عمدتاً بر نسبت حقانیت و مقبولیت، نقش مردم در حکومت اسلامی و سازوکارهای نظارتی متمرکز بوده‌اند (رمضان‌نرگسی، ۱۴۰۱؛ رحیمیان و جاوید، ۱۴۰۲). این پژوهش‌ها، هرچند در تبیین دیدگاه هر یک از دو متفکر سهم مهمی داشته‌اند، عمدتاً در چهارچوب سنت فکری خود باقی مانده و کمتر به گفتگوی تطبیقی میان این دو سنت پرداخته‌اند. همچنین در این مطالعات از ظرفیت نقدهای معاصر نظریه رضایت، به‌ویژه نقدهای آلن جان سیمونز، برای ارزیابی و مقایسه این دو دیدگاه بهره‌گیری نظام‌مند نشده است.

بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که تاکنون، در زبان فارسی، پژوهشی که به‌صورت تحلیلی و مسئله‌محور نظریه رضایت را در اندیشه جان لاک و محمدباقر صدر به‌طور مستقیم مقایسه و تحلیل کند، انجام نشده است. از این‌رو، مقاله حاضر می‌کوشد با اتخاذ رویکردی تطبیقی و بهره‌گیری از نقدهای معاصر مشروعیت سیاسی، مفهوم رضایت را به‌مثابه مسئله‌ای مشترک در فلسفه سیاسی، در اندیشه این دو متفکر بررسی و تحلیل کند.

۲. روش

روش پژوهش در این مقاله، از حیث گردآوری داده‌ها، کتابخانه‌ای و متن‌محور است و از حیث تحلیل، بر یک الگوی مرحله‌ای استوار است. مقصود از مرحله‌ای بودن روش، ترکیب بی‌ضابطه چند روش نیست، بلکه به کارگیری هر روش متناسب با سطح مسئله است.

در گام نخست، از بازسازی زمینه‌مند - تاریخی بهره گرفته می‌شود تا مفهوم رضایت مردم در افق مسئله‌مند هر متفکر فهم شود؛ زیرا رضایت در اندیشه لاک بدون توجه به نزاع او با پدرسالاری سیاسی فیلمر، وضع طبیعی و گذار به جامعه مدنی و در اندیشه صدر بدون توجه به تحول آثار سیاسی او از *الأسس الإسلامية* تا *خلافة الإنسان* و *شهادة الأنبياء* به درستی قابل تبیین نیست. این سطح از تحلیل با تأکید اسکینر بر فهم متن در زمینه زبانی - تاریخی و منازعه‌ای آن همسو است (Skinner, 1969, pp. 3-53).

در گام دوم، مقاله از تحلیل مفهومی - فلسفی استفاده می‌کند؛ زیرا مسئله اصلی پژوهش صرف گزارش تاریخی آرانیست، بلکه روشن‌سازی نسبت مفاهیمی چون رضایت، مشروعیت، الزام سیاسی، حق، تکلیف و امکان امتناع است. نظریه سیاسی، به‌ویژه در تقریر تحلیلی آن، با پرسش‌های مفهومی، هنجاری و ارزشیابانه درباره سیاست و جامعه سروکار دارد و تحلیل مفاهیم سیاسی یکی از ارکان آن است (List & Valentini, 2016, pp. 525-550).

در گام سوم، مقایسه میان لاک و صدر بر محورهای مشترک و کنترل‌شده‌ای چون منشأ مشروعیت، جایگاه اراده مردم، نسبت رضایت با الزام سیاسی و کارکرد رضایت در مهار قدرت انجام می‌شود؛ زیرا اعتبار مقایسه در علوم سیاسی و نظریه سیاسی به تعیین روشن واحدها و سطوح مقایسه وابسته است (Sartori, 1970, pp. 1033-1053). در نهایت، در چهارچوب نظری جان سیمونز نقدهای او درباره رضایت واقعی، مشروعیت و الزام سیاسی، معیار ارزیابی هنجاری دو الگو قرار می‌گیرد (Simmons, 1979, pp. 57-101; 2001, pp. 122-157).

۳. مبانی مفهومی

در این بخش، مفاهیم کلیدی‌ای که در تجزیه و تحلیل نگارندگان نقش دارند، معرفی و بررسی خواهند شد. این مفاهیم به‌طور خاص شامل «رضایت»، «مشروعیت» و «الزام سیاسی» هستند.

۱-۳. رضایت^۱

در فلسفه سیاسی، رضایت معمولاً به معنای اظهار ارادی پذیرش اقتدار سیاسی است. بر اساس مدخل در دانشنامه استنفورد فلسفه، رضایت نوعی کنش هنجاری است که می‌تواند حقوق و تکالیف تازه‌ای ایجاد کند (Valentini, 2021). در سنت قرارداد اجتماعی، رضایت سازوکار انتقال مشروع قدرت و مبنای الزام سیاسی تلقی شده است (Locke, 1988). در این مقاله، رضایت به منزله واسطه مفهومی میان فرد و نظم سیاسی فهم می‌شود.

۲-۳. مشروعیت^۲

در ادبیات فلسفه سیاسی، «مشروعیت» ناظر به حقانیت اخلاقی اعمال قدرت سیاسی است، نه صرف واقعیت قدرت یا کارآمدی آن. ماکس وبر مشروعیت را به‌منزله «باور به حقانیت اقتدار» تعریف می‌کند و انواع آن را در قالب مشروعیت سنتی، کاریزماتیک و قانونی - عقلانی صورت‌بندی می‌نماید (Weber, 1978, ch 1, §16, ch3, §2). در این تلقی، مشروعیت بیش از

۱. در ترجمه اصطلاح consent به فارسی، معادل رایج «رضایت»، اگرچه در ادبیات حقوقی و سیاسی تثبیت شده است، از حیث مفهومی کاملاً منطبق با بار معنایی این اصطلاح در فلسفه سیاسی نیست. واژه رضایت در زبان فارسی غالباً بر حالتی درونی، احساسی یا روان‌شناختی دلالت دارد: حالتی از خشنودی، قبول باطنی یا فقدان نارضايتی. حال‌آنکه consent در سنت فلسفه سیاسی مدرن - به‌ویژه در نظریه‌های قرارداد اجتماعی - ناظر به کنشی هنجاری و میان‌ذهنی است: عملی ارادی، آگاهانه و اعلامی که در آن فرد به‌طور ایجابی خود را در برابر دیگری یا درون یک نظم حقوقی متعهد می‌سازد. از این رو، consent صرفاً «احساس رضایت» نیست، بلکه نوعی act of authorization است: کنشی که رابطه‌ای حقوقی - هنجاری ایجاد می‌کند. بر این اساس، معادل «موافقت» از دقت مفهومی بیشتری برخوردار است؛ زیرا برخلاف رضایت، بر بُعد کنشی، ارتباطی و دوطرفه دلالت دارد. موافقت متضمن نوعی اعلام، پذیرش متقابل و ایجاد نسبت حقوقی است، درحالی‌که رضایت می‌تواند حتی بدون هرگونه التزام، اظهار یا تعهد اجتماعی صادق باشد. به‌ویژه در نظریه لاک، consent دقیقاً به معنای تعهد ایجابی ارادی (positive engagement) و تعهد صریح (express promise) است؛ یعنی کنشی که از خلال آن فرد به عضویت یک اجتماع سیاسی درمی‌آید و خود را تحت الزام‌های آن قرار می‌دهد. در این سطح، موافقت از حیث مفهومی به هسته نظری consent نزدیک‌تر از رضایت است. باین حال، از آنجاکه معادل رضایت در ادبیات فلسفه سیاسی و حقوق عمومی فارسی به‌صورت گسترده و تثبیت‌شده برای ترجمه consent به کار رفته است، در این مقاله نیز به‌منظور پرهیز از اغتشاش اصطلاحی و حفظ پیوستگی با سنت موجود، از همین معادل استفاده می‌شود؛ هرچند در تحلیل مفهومی، مراد از رضایت همواره «موافقت ارادی، آگاهانه و هنجارساز» است، نه صرف حالت روان‌شناختی یا احساس درونی.

2. Legitimacy

آنکه هنجاری باشد، جامعه‌شناختی است و بر الگوهای پذیرش اقتدار تکیه دارد. در مقابل، در سنت هنجاری مدرن، مشروعیت به معنای «حق داشتن حکومت برای فرمان دادن» فهم می‌شود. هابز مشروعیت را اساساً محصول انتقال اختیار از افراد به حاکم می‌داند (Hobbes, 1996, ch 17, p. 87)، درحالی که کانت مشروعیت را به امکان سازگاری قدرت سیاسی با اصل آزادی و خودآیینی عقلانی گره می‌زند (Kant, 1996, pp. 72, 101, 145). در نظریه‌های معاصر، سیمونز مشروعیت را متمایز از توجیه سیاسی می‌داند و آن را به وجود حقی ویژه برای حکومت در اعمال اقتدار مرتبط می‌سازد (Simmons, 2001). در این مقاله، مشروعیت ناظر به حقانیت هنجاری حکومت برای اعمال قدرت الزام‌آور است.

۳-۳. الزام سیاسی^۱

«الزام سیاسی» ناظر به این پرسش است که چرا و تحت چه شرایطی افراد اخلاقاً موظف به اطاعت از قانون هستند. این مفهوم باید از اجبار صرف یا مصلحت عملی تفکیک شود (Raz, 2022). در نظریه رضایت، الزام سیاسی معمولاً از تعهد ارادی ناشی می‌شود (Beran, 1987, pp. 5-9). سیمونز با نقد این رویکرد نشان می‌دهد که فقدان رضایت واقعی، بنیان الزام را به چالش می‌کشد (Simmons, 1979, pp. 57-101). در این مقاله، الزام سیاسی به مثابه پیامد هنجاری مشروعیت تحلیل می‌شود.

۴. نظریه رضایت در اندیشه سیاسی لاک

بحث از رضایت مردم در فلسفه سیاسی جان لاک، جایگاهی محوری و به نوعی بی‌بدیل دارد؛ به گونه‌ای که بخش عمده‌ای از اخلاق سیاسی لیبرال متأخر - از نظریه الزام سیاسی تا مفهوم مشروعیت و حق مقاومت - بر خوانش‌های متفاوت از همین مفهوم استوار است. صورت‌بندی لاک از رضایت، در دل نظریه‌ای گسترده‌تر قرار می‌گیرد که با «وضع طبیعی»^۲ آغاز می‌شود. در وضع طبیعی، انسان‌ها به حکم «قانون طبیعی»^۳، آزاد، برابر و فاقد هرگونه

1. Political Obligation
2. State of nature
3. Law of nature

تابعیت سیاسی هستند. لاک این مبنای انسان‌شناختی را به صورت آگاهانه در برابر آموزه‌های سلطنت‌طلبانه فیلمر^۱ قرار می‌دهد؛ آموزه‌ای که حق حاکمیت را امری موروثی و طبیعی می‌داندست (Locke, 1988, II, §4, §14).

۴-۱. بافتار نظری نظریه رضایت

صورت‌بندی لاک از رضایت سیاسی را نمی‌توان صرفاً به منزله اصلی ایجابی برای تأسیس حکومت فهم کرد؛ این مفهوم، نخست، پاسخی جدلی به نظریه پدرسالارانه رابرت فیلمر است. فیلمر در اثر خود، حاکمیت سیاسی را امتداد طبیعی اقتدار پدر بر فرزندان می‌داندست و بدین‌سان، هرگونه نقش اراده و انتخاب مردم را در تأسیس قدرت سیاسی نفی می‌کرد (Filmer, 1991). لاک به صراحت نشان می‌دهد که این استدلال نه تنها از حیث تاریخی و کتاب مقدسی مخدوش است، بلکه از نظر اخلاقی نیز به مشروعیت بخشی به سلطه خودسرانه می‌انجامد (Locke, 1988, Vol. 1, § 151؛ همچنین ر.ک. به: Locke, 1988, Second Treatise, §23). در این چهارچوب، مفهوم رضایت نزد لاک کارکردی دوگانه می‌یابد: از یک سو، هرگونه تابعیت طبیعی و موروثی را نفی می‌کند و از سوی دیگر، بدیلی هنجاری برای تبیین منشأ الزام سیاسی ارائه می‌دهد. رضایت در این معنا، صرفاً ابزار تأسیس نظم سیاسی نیست، بلکه اصلی سلبی برای نفی سلطه غیرارادی است. لاک با تأکید بر اینکه «هیچ کس به طور طبیعی تابع قدرت سیاسی نیست»، رضایت را تنها مبنایی می‌داند که می‌تواند گذار از آزادی طبیعی به الزام سیاسی را، بی آنکه به استبداد فرو غلتد، توجیه کند (Locke, 1988, § 95). از این رو، رضایت در نظریه لاک بیش از آنکه ناظر به قراردادی تاریخی باشد، پاسخی مفهومی به مسئله مشروعیت است: اگر قدرت سیاسی نتواند به اراده آگاهانه افراد بازگردد، تفاوتی ماهوی با سلطه فیلمری نخواهد داشت؛ بنابراین رضایت نزد لاک «مفهومی ضدسلطه» است که پیش از آنکه بنیان‌گذار حکومت باشد، نفی‌کننده حاکمیت خودسرانه است (Locke, 1988, I, §1-§4). همین خصلت جدلی، نقش رضایت را در معماری اخلاق سیاسی لاک بنیادی می‌سازد.

۱. رابرت فیلمر (۱۶۵۳-۱۵۸۸) نظریه پرداز سیاسی انگلیسی و مدافع سلطنت مطلقه بود که در اثر مشهور خود *Patriarch and other political works* حاکمیت سیاسی را مبتنی بر حق پدرسالارانه و نصب الهی می‌داندست.

۲-۴. مبانی انسان‌شناختی رضایت

در اندیشه سیاسی لاک، رضایت بر پیش‌فرض‌هایی انسان‌شناختی استوار است؛ پیش‌فرض‌هایی که بدون آن‌ها نه تنها نظریه قرارداد اجتماعی^۱، بلکه اصل مشروعیت سیاسی نیز فرومی‌ریزد. نخستین پیش‌فرض، «اصل خودمالکی»^۲ است؛ بدین معنا که هر انسان مالک خویش است و هیچ‌کس حق ندارد بدون رضایت او در حیات، آزادی یا اختیارش تصرف کند (Locke, 1988, §27). این اصل، رضایت را از سطح یک ترجیح شخصی فراتر برده و آن را به سطح یک الزام اخلاقی ارتقا می‌دهد.

پیش‌فرض دوم، «برابری هنجاری انسان‌ها»^۳ در وضع طبیعی است. لاک تأکید می‌کند که انسان‌ها از حیث اخلاقی با یکدیگر برابرند و هیچ‌کس شأنی ذاتی برای فرمانروایی بر دیگری ندارد (Locke, 1988, §4). پیامد مستقیم این برابری آن است که هرگونه اقتدار سیاسی نیازمند توجیهی است که از منظر همه افراد برابر، پذیرفتنی باشد؛ رضایت دقیقاً همین نقش را ایفا می‌کند.

سومین مؤلفه، «نفی هرگونه تابعیت طبیعی» است. بر خلاف سنت پدرسالارانه فیلمر، لاک تابعیت سیاسی را امری اکتسابی و ارادی می‌داند، نه طبیعی و ناگزیر. از این رو، گذار از وضع طبیعی به جامعه مدنی تنها از طریق انتقال داوطلبانه بخشی از قدرت طبیعی ممکن می‌شود.^۴ در مجموع، رضایت نزد لاک ترجمان سیاسی سه اصل خودمالکی، برابری و آزادی است. این نکته نشان می‌دهد که رضایت در نظریه او نه قراردادی صرفاً تجربی، بلکه پیامد منطقی انسان‌شناسی خاصی است که در آن، فرد پیش از جامعه و مستقل از آن واجد حق تلقی می‌شود. بدون این مبانی، رضایت نه الزام‌آور خواهد بود و نه می‌تواند منشأ مشروعیت تلقی شود.

۱. که لاک در زمره مهم‌ترین شارحان آن به شمار می‌رود.

2. Self-ownership

3. Normative Equality of Humans

4. «no one can be put out of this estate, and subjected to the political power of another, without his own consent» (Locke, 1988, II, §95)

۳-۴. رضایت به مثابه منشأ تأسیس قدرت و مبنای الزام سیاسی

لاک استدلال می‌کند که هیچ انسانی به‌طور طبیعی تابع کسی نیست. گذار از آزادی مطلق وضع طبیعی به الزام سیاسی تنها زمانی موجه است که فرد با «رضایت خود» وارد اجتماع مدنی شود. از این‌رو، رضایت نزد او نه تنها شرط «پیوستن» به جامعه، بلکه شرط ایجاد هرگونه الزام سیاسی نیز هست (Locke, 1988, II, §122). این ایده بعدها با صراحت در آثار شارحانی مانند هری بران^۱ صورت‌بندی شد و به یکی از مبانی مهم نظریه مشروعیت سیاسی مدرن بدل گشت (Beran, 1987, 26, 69, 119)؛ اما چرا لاک اساساً به مفهوم رضایت نیاز دارد؟ پاسخ را باید در پیوند سه‌گانه فردگرایی اخلاقی، قانون طبیعی و نفی سلطه خودسرانه جستجو کرد. در وضع طبیعی، انسان واجد حقوقی پیشینی و مستقل از هر اجتماع سیاسی است. اجتماع سیاسی این حقوق را خلق نمی‌کند، بلکه صرفاً باید آن‌ها را حفاظت کند. از این‌منظر، انتقال به اجتماع مدنی نیازمند رضایتی است که در آن، فرد بخشی از قدرت طبیعی خود را برای صیانت مؤثرتر از حقوقش به قدرت مشترک واگذار می‌کند. اگر این انتقال بدون رضایت صورت گیرد، چیزی جز بازتولید استبداد فیلمری نخواهد بود؛ و لاک دقیقاً برای جلوگیری از چنین بازگشتی، رضایت را به اصلی بنیادین در نظریه سیاسی خود بدل می‌سازد. بر این اساس، رضایت - به‌ویژه در صورت صریح آن - برای لاک نه فقط شرط مشروعیت تأسیسی، بلکه بنیان «حق فرمانروایی» است. مشروعیت در دیدگاه او صرفاً به معنای کارآمدی سیاسی نیست، بلکه نوعی حقانیت هنجاری است که تنها از طریق اراده آگاهانه افراد به نظم سیاسی منتقل می‌شود. هیچ قدرت سیاسی‌ای - حتی سلطنت - بدون این اراده اولیه، واجد مشروعیت اخلاقی نخواهد بود. بدین‌سان، مفهوم رضایت در نظریه لاک جایگاهی دوگانه و بنیادی می‌یابد: هم مبنای خروج انسان از وضع طبیعی و ورود او به اجتماع مدنی است و هم معیار تحلیل الزام و مشروعیت سیاسی.

۱. هری بران (۲۰۱۱-۱۹۳۰) فیلسوف سیاسی معاصر است که با مقاله اثرگذار «The Consent Theory of Political Obligation»، بازسازی نظام‌مند نظریه رضایت در اندیشه لاک را ارائه کرد و تمایز میان رضایت صریح، ضمنی و فرضی را در بحث الزام سیاسی روشن ساخت (Beran, 1987).

۴-۴. صورت‌های رضایت

لاک تصریح می‌کند که هیچ فردی را نمی‌توان بدون موافقت خودش از آزادی طبیعی محروم ساخت و در تابعیت قدرت سیاسی قرار داد (Locke, 1988, Vol. 2, §§ 95-122). این موافقت، هنگامی که به صورت «تعهدی صریح و اعلامی» تحقق یابد، همان چیزی است که لاک آن را «رضایت صریح» می‌نامد؛ رضایتی که در آن فرد، با التزامی ارادی و تعهدی آشکار، به عضویت کامل جامعه سیاسی درمی‌آید. این لحظه صریح پیوستن نقطه‌ای است که در آن فرد نه فقط اقتدار سیاسی را می‌پذیرد، بلکه خود را به طور پایدار تحت قواعد عمومی جامعه قرار می‌دهد؛ چنان‌که لاک تصریح می‌کند رضایت صریح^۱ تنها در صورت انحلال حکومت پایان می‌یابد (Locke, 1988, Vol. 2, § 121). برخی پژوهشگران به درستی تأکید کرده‌اند که رضایت صریح نزد لاک یگانه سازوکار واقعی ایجاد «عضویت سیاسی»^۲ است و از همین رو، بنیان الزام سیاسی را شکل می‌دهد.^۳ با این همه، لاک به خوبی واقف است که در واقعیت تاریخی، اکثر انسان‌ها هرگز رضایت صریح خود را اعلام نکرده‌اند. از همین جا یکی از دشوارترین و مناقشه‌برانگیزترین دیدگاه‌های او، یعنی مفهوم «رضایت ضمنی»^۴، پدیدار می‌شود. لاک در سطحی دیگر، گونه‌ای متفاوت از رضایت را صورت‌بندی می‌کند که نه بر اعلام آگاهانه، بلکه بر رفتارهایی مبتنی است که از نظر او نشان می‌دهد فرد عملاً خود را در قلمرو و حمایت حکومت قرار داده است. او استدلال می‌کند که اقامت در یک سرزمین، استفاده از راه‌ها و حتی - بنا به استدلالی جنجالی - پذیرش ارث، می‌تواند مصداق رضایت ضمنی تلقی شود (Locke, 1988, Vol. 2, §§ 119-120). با این حال، نقش این دو نوع رضایت در اندیشه لاک یکسان نیست. رضایت صریح بنیان عضویت و منشأ الزام پایدار است؛ اما رضایت ضمنی صرفاً «الزام موقتی اطاعت در مدت بهره‌مندی» ایجاد می‌کند و فرد را به خودی خود به عضو کامل جامعه سیاسی بدل نمی‌سازد. از این رو، همان‌گونه که فورستر نشان داده است،

1. Express consent

2. Member of a commonwealth

۳. برای بررسی تفصیلی نسبت رضایت صریح و عضویت کامل در نظریه جان لاک می‌توانید (ر.ک. به: (En Hartogh, 1990, pp. 105-115.

4. Tacit consent

لاک در سطح نظری همچنان به رضایت صریح، به عنوان نقطه تأسیس مشروعیت، وفادار می ماند؛ هرچند در سطح عملی، ناگزیر به رضایت ضمنی متوسل می شود تا ساختار الزام سیاسی در جوامع بالفعل قابل توضیح گردد (Forster, 2005, 218-259).

در معماری نظری لاک، رضایت ضمنی جایگاهی حاشیه ای، اما ضروری دارد؛ یعنی نه واجد ظرفیت تأسیسی رضایت صریح است و نه صرفاً یک فرض عملی. لاک صورت بندی دوگانه ای از رضایت ارائه می دهد که در آن، «رضایت صریح» یگانه سازوکار خروج از وضع طبیعی و ورود به اجتماع سیاسی است، اما رضایت ضمنی سازوکار تداوم پیوند فرد با اقتدار بالفعل تلقی می شود (Locke, 1988, Vol. 2, §§ 95-122). مطابق تصریح لاک، رضایت صریح عبارت است از «تعهد ایجابی ارادی»^۱ و «تعهد صریح»^۲ که از طریق آن فرد به عضو اجتماع سیاسی بدل می شود. این رضایت حامل تعهدی پایدار است و تنها با انحلال حکومت پایان می یابد (Locke, 1988, Vol. 2, § 121).

در مقابل، رضایت ضمنی نزد لاک نوعی «رضایت استنباط شده از بهره مندی»^۳ است: هر کس «هرگونه بهره مندی از بخشی از سرزمین دولت» داشته باشد - از اقامت طولانی تا استفاده ای موقت از راه ها - در معرض الزام اطاعت قرار می گیرد (Locke, 1988, Vol. 2, § 119). نمونه های لاک روشن اند: مهمان خارجی که یک هفته در کشوری اقامت دارد، یا فردی که از حمایت انتظامی بهره مند می شود. تفسیر شارحان نشان می دهد که این ادعا رضایت را از یک «کنش ارادی» به یک «نسبت رفتاری» فرو می کاهد؛ باین حال، در منطق لاک این تقلیل کارکردی مشخص دارد: رضایت ضمنی نه برای تأسیس دولت، بلکه برای توضیح پیوند اطاعتی موقت طراحی شده است.

۱. در منطق لاک، positive engagement ناظر به کنشی فعال و ارادی است، نه صرف فقدان مخالفت؛ یعنی فرد به طور ایجابی و آگاهانه خود را وارد رابطه الزام آور سیاسی می کند.

2. Express promise

۳. اصطلاح consent inferred from enjoyment در مرکز نظریه رضایت ضمنی لاک قرار دارد: رضایتی که نه از اظهار اراده، بلکه از بهره مندی فرد از منافع نظم سیاسی استنباط می شود.

۵-۴. تمایز اطاعت و عضویت

یکی از دقیق‌ترین و درعین‌حال مغفول‌مانده‌ترین ابعاد نظریه رضایت جان لاک، تمایز صریح او میان «اطاعت از قانون» و «عضویت در جامعه سیاسی» است. لاک به‌روشنی میان کسانی که صرفاً تابع قوانین‌اند و کسانی که عضو جامعه سیاسی به‌شمار می‌آیند، تمایز قائل می‌شود (Locke, 1988, Vol. 2, § 122). همین تمایز نقش رضایت صریح را در نظریه او برجسته می‌سازد. عضویت سیاسی تنها از طریق رضایت صریح حاصل می‌شود؛ رضایتی که در آن فرد به‌طور ایجابی و آگاهانه خود را به قواعد عمومی جامعه متعهد می‌کند. این تعهد ماهیتی پایدار دارد و تنها با انحلال حکومت پایان می‌یابد (Locke, 1988, Vol. 2, § 121).

در مقابل، رضایت ضمنی صرفاً الزام به اطاعت را در مدت بهره‌مندی از نظم سیاسی ایجاد می‌کند و به‌خودی‌خود به عضویت سیاسی نمی‌انجامد. تحلیل‌های هری بران نشان می‌دهد که این تمایز، هسته سخت نظریه الزام سیاسی لاک را شکل می‌دهد: همه مطیع‌اند، اما همه عضو نیستند (Beran, 1987, pp. 26-42). همین نکته امکان نقدهای بعدی را نیز فراهم کرده است؛ زیرا در جوامع واقعی، اکثریت شهروندان هرگز رضایت صریح خود را ابراز نمی‌کنند، بااین‌حال به‌مثابه اعضای کامل جامعه تلقی می‌شوند. این تنش درونی نشان می‌دهد که رضایت در نظریه لاک هم‌زمان دو کارکرد متفاوت دارد: از یک‌سو معیار هنجاری عضویت و از سوی دیگر سازوکاری عملی برای توضیح اطاعت. همین دوگانگی مفهومی زمینه ورود نقدهای سیمونز را فراهم می‌کند. بدین‌سان، نظریه رضایت در اندیشه لاک، با وجود بنیان‌گذاری هنجاری، در سطح الزام اخلاقی و تحقق اجتماعی با تنش‌هایی درونی مواجه می‌شود که ضرورت بررسی الگوهای بدیل را آشکار می‌سازد. از همین‌رو، در ادامه به تبیین صورت‌بندی متفاوت رضایت در اندیشه صدر پرداخته می‌شود و این مسئله در بخش پایانی مقاله، با محوریت نقدهای سیمونز، بار دیگر به‌طور تحلیلی بازخوانی خواهد شد.

۵. نظریه رضایت در اندیشه سیاسی محمدباقر صدر

محمدباقر صدر، برخلاف اغلب فقیهان شیعه که مشروعیت حکومت را بیشتر از منظر ولایت الهی یا ولایت معصومان بررسی می‌کند، معتقد است که رضایت مردم عنصری ضروری در ایجاد و تداوم مشروعیت حکومت است و همین نگاه، ضرورت بررسی و تحلیل آرای او را در نسبت با آرای لاک آشکار می‌سازد.

۵-۱. بافتار نظری نظریه رضایت

محمدباقر صدر از معدود فقهای شیعه است که در تحلیل مشروعیت حکومت، به رضایت مردم توجهی محوری دارد؛ باین حال، اندیشه سیاسی او تنها با خوانش یک متن روشن نمی شود. برای بازخوانی آرای او، سه متن کلیدی در دسترس است:

الف) *الأسس الإسلامية لحزب الدعوة* که در سال ۱۹۵۸ نوشته شده و به عنوان قانون اساسی «حزب الدعوة» در نظر گرفته شده است.

ب) *لمحة فقهية تمهيدية عن مشروع دستور الجمهورية الإسلامية في إيران* که نگاهی فقهی موقت به پروژه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران دارد و پاسخی است به نامه‌ای از ۲۵۰ محقق لبنانی که در ۴ فوریه ۱۹۷۹، در چهارچوب تحولات انقلابی بازگشت امام خمینی به تهران، نوشته شده است.

ج) *خلافة الإنسان وشهادة الأنبياء*؛ جزوه‌ای که نظام سیاسی نهایی محمدباقر صدر را ترسیم می کند و در ۱۵ مارس ۱۹۷۹ نوشته شده و نمایانگر پخته ترین آرای او در این زمینه است. هر سه متن بخشی از فرایند واحد تکامل فکر سیاسی محمدباقر صدر را نشان می دهند؛ باین حال، از منظر روش شناختی و بافتاری با یکدیگر متمایزند و نمی توان آن ها را در یک سطح از اعتبار نظری قرار داد. براین اساس، در مقاله حاضر اثر سوم، یعنی *خلافة الإنسان* و *شهادة الأنبياء*، مبنای تحلیل نظریه سیاسی محمدباقر صدر قرار گرفته است؛ زیرا تنها این متن نماینده کامل تر و نهایی تر نظام سیاسی اوست و دو اثر نخست در بافتاری خاص به نگارش درآمده اند.^۱ باین حال، نیم نگاهی نیز به دیدگاه های محمدباقر صدر در دو اثر پیشین خواهیم داشت (صدر، ۱۳۷۹).

الف) *الأسس الإسلامية*: رضایت در چهارچوب دولت خطا پذیر

محمدباقر صدر در کتاب *الأسس الإسلامية*، نخستین تلاش منسجم خود را برای صورت بندی دولت اسلامی به عمل آورده است. در این متن، دولت اسلامی بر پایه شریعت تعریف

۱. هرچند برخی عناصر دو اثر نخست به عنوان پیش فرض های طرح نهایی فکر سیاسی محمدباقر صدر در اثر آخر بازتاب یافته است، باین همه، دیدگاه نهایی او در همان اثر سوم استقرار یافته و از حیث روش شناختی، قابلیت استناد دارد.

می‌شود و وظیفه آن کشف احکام ثابت، قانون‌گذاری در «منطقة الفراغ»، اجرای قوانین و حل اختلافات اجتماعی است. نوآوری مهم صدر در این مرحله، تمایز نهادن میان سه نوع دولت است: دولت معصوم، دولت خطاپذیر و دولت منحرف. از نظر او، در عصر غیبت، تنها با «دولت خطاپذیر» سروکار داریم؛ دولتی که مشروعیت آن مطلق و تضمین‌شده نیست و همواره در معرض خطا و انحراف قرار دارد (Al-rikabi, 2012, p. 252).

در این چهارچوب، نقش مردم بسیار برجسته و درعین حال محدود است. صدر اصل شورا و مشارکت عمومی را به‌عنوان سازوکاری عقلانی برای اداره جامعه می‌پذیرد و بر تفکیک قوا تأکید می‌ورزد؛ با این حال، هنوز رضایت مردم را به‌مثابه شرط بنیادین مشروعیت نمی‌داند. رضایت در این مرحله بیشتر در سطحی کارکردی ظاهر می‌شود: مردم باید در اداره جامعه مشارکت کنند تا دولت خطاپذیر بتواند به سمت عدالت حرکت کند. به عبارت دیگر، در *الأسس الإسلامية*، رضایت مردم نه منشأ مشروعیت است و نه شرط صریح فعلیت آن، بلکه یکی از لوازم عقلانی اداره جامعه اسلامی تلقی می‌شود. همین محدودیت تحلیلی، خود زمینه‌ساز تحولات بعدی در اندیشه محمدباقر صدر است.

ب) *لمحة فقهية*: برجسته شدن مرجعیت و ابهام در نسبت رضایت و ولایت

لمحة فقهية از حیث بافتار متنی متمایز است. این نوشته در آستانه انقلاب ایران و در پاسخ به پرسش‌هایی مشخص درباره قانون اساسی جمهوری اسلامی نگاشته شده و از این رو، بیش از آنکه نظریه‌ای انتزاعی باشد، مداخله‌ای فقهی در موقعیتی سیاسی خاص است (صدر، ۱۳۵۹). در این متن، نقش مرجعیت به‌طور چشمگیری برجسته می‌شود؛ امری که در *الأسس الإسلامية* اساساً غایب بود. صدر در *لمحة فقهية* تصریح می‌کند که مردم حق انتخاب رئیس قوه مجریه و نمایندگان خود را دارند، اما این انتخاب در چهارچوبی صورت می‌گیرد که مرجعیت در آن نقشی تأسیسی و نظارتی ایفا می‌کند. نامزدی رئیس اجرایی، نظارت بر قانون‌گذاری در «منطقة الفراغ» و تأسیس نهادهای نظارتی، همگی به مرجعیت واگذار می‌شود.

همین امر موجب شده است که برخی شارحان، این متن را همسو با نظریه ولایت فقیه امام خمینی تفسیر کنند. با این حال، چنین قرائتی با دشواری‌های جدی مواجه است. صدر از یک سو بر حق مردم در انتخاب و مشارکت تأکید می‌کند و از سوی دیگر، کوششی

آشکار برای محدودسازی قدرت فردی فقیه از طریق نهادسازی نشان می‌دهد. مرجعیتی که صدر توصیف می‌کند، نه فقیهی منفرد، بلکه شورایی متشکل از فقها و نخبگان فکری است. با این همه، لمحة فقهیه به دلیل پیوند شدید با بافتار سیاسی زمانه، دارای ابهام‌هایی است که اجازه نمی‌دهد آن را مبنای نهایی تحلیل نظری قرار دهیم. خود صدر نیز اندکی بعد، با انتشار رساله *خلافة الإنسان*، به نوعی درصدد رفع همین سوء برداشت‌ها برمی‌آید (Al-rikabi, 2012, pp. 255 -270).

ج) خلافة الإنسان: رضایت به‌مثابه شرط فعلیت و سازوکار مهار قدرت

رساله *خلافة الإنسان و شهادة الأنبياء* را باید کامل‌ترین و نظام‌مندترین بیان اندیشه سیاسی محمدباقر صدر به شمار آورد. در این رساله، صدر آگاهانه از زبان سیاسی روز فاصله می‌گیرد و با رجوع به مبانی انسان‌شناختی و الهیاتی، نظریه‌ای عام درباره حکومت اسلامی ارائه می‌کند.

۲-۵. مبانی انسان‌شناختی رضایت

نقطه عزیمت صدر داستان خلقت انسان است: انسان موجودی آزاد، عاقل و مختار است که به‌عنوان خلیفه خداوند بر زمین منصوب شده است. این «خط خلافت» به همه بشریت اعطا شده و بیانگر حق و مسئولیت انسان در اداره جهان اجتماعی است.^۱ در کنار خط خلافت، صدر از «خط شهادت» سخن می‌گوید؛ خطی که وظیفه هدایت، نظارت و صیانت از ارزش‌های بنیادین را بر عهده دارد و در تاریخ از طریق پیامبران و در عصر غیبت از طریق مرجعیت نهادی تحقق می‌یابد (Al-rikabi, 2012, pp. 255 -270). تمایز اساسی صدر با قرائت‌های ولایت‌محور نیز دقیقاً در همین جاست: «شهادت» به معنای حکومت کردن نیست، بلکه به معنای نظارت، هشدار و مراقبت اخلاقی - حقوقی از فرایند اعمال قدرت است.

۳-۵. رضایت به‌مثابه شرط فعلیت مشروعیت و استمرار حکومت

در این چهارچوب، رضایت مردم جایگاهی تعیین‌کننده می‌یابد. مشروعیت نهایی حکومت نزد صدر ریشه در اراده الهی و شریعت دارد؛ اما این مشروعیت تنها زمانی به فعلیت سیاسی

۱. «إن الجماعة البشرية التي تتحمل مسئوليات الخلافة على الأرض إنما تمارس هذا الدور بوصفها خليفة عن الله» (صدر، ۱۳۵۸، ج ۱، ص. ۵).

تبدیل می‌شود که مردم آن را بپذیرند و در تحقق آن مشارکت کنند. رضایت مردم، شرط تحقق خارجی حکومت و سازوکار استمرار و سلامت آن است. بدون رضایت، حتی حکومتی که از حیث شرعی واجد حقانیت است، در معرض بحران کارکردی و اخلاقی قرار می‌گیرد.

۴-۵. صورت‌های رضایت

نوآوری مفهومی مهم صدر در این مرحله، نظریه «جو عصمت» است. در عصر غیبت - که عصمت معصوم در دسترس نیست - جامعه باید از طریق مشارکت فعال، نظارت عمومی و نهادهای مشورتی، محیطی پدید آورد که خطا و انحراف قدرت به حداقل برسد. رضایت در اینجا نه واقع‌های تاریخی، بلکه فرایندی دائمی و نهادمند است که از طریق شورا، نقد عمومی و امکان مداخله اصلاحی تحقق می‌یابد (حمدانی و خواجه‌زاده، ۱۳۹۵، صص. ۲۹۵-۲۸۰).

صدر میان وضعیت عادی و وضعیت بحرانی تمایز می‌نهد. در شرایط عادی، خلافت از آن مردم است و مرجعیت صرفاً نقش شهادت غیر مداخله‌گر را ایفا می‌کند؛ نظارت، مشورت و صیانت از اصول؛ اما در شرایط بحران - چه تحت حاکمیت رژیم استبدادی غیر اسلامی و چه در صورت انحراف دولت اسلامی خطاپذیر - مرجعیت می‌تواند به‌طور موقت نقش مداخله‌گرانه‌تری بر عهده گیرد تا جامعه را به مسیر خلافت عمومی بازگرداند. این اختیارات اضطراری نه برای تثبیت ولایت فقها، بلکه برای دفاع از خودمختاری جمعی مردم پیش‌بینی شده است.

بنابر آنچه گذشت، در طرح سیاسی نهایی محمدباقر صدر، در دولت اسلامی خطاپذیر و در شرایط عادی، نقش خلافت متعلق به مردم است و مرجعیت عینی نقش شهادت را ایفا می‌کند. مشروعیت حکومت اسلامی نه صرفاً الهی است و نه صرفاً مردمی؛ یعنی حکومت اسلامی نه ساختاری صرفاً الهی است و نه نهادی مبتنی بر اراده آزاد انسان، بلکه حاصل تلاقی دو ساحت است که هر دو برای تحقق نظام سیاسی ضروری‌اند: ساحت اراده الهی به‌عنوان منشأ جهت‌دهی شریعت و ساحت اراده جمعی مردم به‌عنوان عامل تحقق خارجی و استمرار حکومت.

همان گونه که بیان شد، صدر این پیوند دو گانه را با تفسیر خاص خود از «خلافت انسان» توضیح می دهد. انسان به حکم جانشینی خدا در زمین، مکلف است اداره منظم و عادلانه جامعه را بر عهده گیرد. این جانشینی، نقش مردم را از سطح عنصری کمک کننده به سطح رکنی وجودی در حاکمیت ارتقا می دهد. به بیان دیگر، صدر در نظریه خود میان «حقانیت» (مشروعیت شرعی) و «مقبولیت» (پذیرش مردمی) جدایی نمی بیند؛ این دو درهم تنیده اند و هیچ یک بدون دیگری قابلیت تحقق ندارد (رمضان نرگسی، ۱۴۰۱، صص. ۷۷-۷۶). محوریت مردم در نظریه او، برخلاف الگوهای مدرن، نه برگرفته از قرارداد اجتماعی، بلکه برخاسته از خلافت انسان و تکلیف الهی او در اداره اجتماع است. با این حال، نقش مردم در این نظریه از حیث سیاسی اصیل است؛ یعنی مردم نه فقط ابزار کارآمدسازی حکومت، بلکه طرف حقیقی در تحقق ولایت اند. بر این مبنا، حکومت در عصر غیبت تنها زمانی پدید می آید که مردم به صورت جمعی مسئولیت ایجاد و پشتیبانی از آن را بپذیرند.

در نگاه محمدباقر صدر، ولایت فقیه «اهلیت شرعی» برای هدایت دینی دارد، اما تا هنگامی که مردم آن را به طور سیاسی فعال نکنند، این ولایت تحقق خارجی نمی یابد؛ بنابراین رضایت مردم عامل تبدیل قابلیت شرعی به واقعیت سیاسی است. از این رو، صدر میان «مشروعیت» به مثابه «حقانیت» و «مقبولیت» تمایز صوری نمی گذارد: مشروعیت مأخوذ از شریعت، بدون مقبولیت اجتماعی، در سطح کارآمدی و استمرار دچار اختلال می شود و مقبولیت مردم، بدون اتصال به شریعت، از پایه مشروعیت تهی می ماند. همچنین هدف صدر از طرح نظریه بدیع جو عصمت، پر کردن خلأ عصمت معصوم در اداره حکومت است. افزون بر این، هدف دیگر او ایجاد سازوکاری است که در آن مردم با مشارکت، نظارت، پرسشگری و امکان اصلاح ساختارها، محیطی پدید آورند که نهاد رهبری اسلامی در آن کمتر در معرض لغزش و انحراف قرار گیرد (حمدانی و خواجه زاده، ۱۳۹۵، صص. ۳۰۰-۲۹۰)؛ بنابراین حضور مردم صرفاً شرط پیدایش حکومت نیست، بلکه ضامن سلامت و پایداری آن نیز هست. در نتیجه، مردم در نظریه صدر صرفاً «انتخاب کننده» نیستند، بلکه قائم مقام دائمی معصوم در تنظیم تعادل قدرت به شمار می آیند.

۵-۵. تمایز پذیرش مردمی و فعلیت سیاسی

حاصل نگاه صدر آن است که رضایت مردم در حکمرانی اسلامی نه عنصری تزئینی است، نه ابزاری برای مدیریت اجتماعی، نه جایگزین شریعت و نه امری ثانوی؛ بلکه شرط ماهوی تحقق حکومت و ضامن بقای آن است. به بیان دیگر، در منظومه سیاسی صدر، هیچ حکومتی تا زمانی که مردم در مقام تأسیس، بیعت، نظارت و استمرار مشارکت نکنند، نمی تواند «حکومت اسلامی بالفعل» محسوب شود؛ بنابراین مشروعیت از مسیر دوگانه الهی - مردمی حاصل می شود: رضایت مردم شرط فعلیت حکومت و نظارت آنان شرط دوام مشروعیت است.

۶. خوانش دیدگاه لاک و محمدباقر صدر در پرتو اندیشه سیمونز

نقد نهایی نظریه رضایت در اندیشه لاک و صدر، مستلزم تمایز میان دو سطح از مشروعیت است: مشروعیت به مثابه «حق اعمال قدرت» و مشروعیت به مثابه «قابلیت ایجاد الزام اخلاقی». اهمیت مداخله سیمونز دقیقاً در همین نقطه آشکار می شود؛ زیرا او نشان می دهد نظریه های مبتنی بر رضایت، اگر معیارهای تحقق رضایت را به درستی صورت بندی نکنند، از تبیین الزام اخلاقی قدرت ناتوان خواهند بود (Simmons, 1979, pp. 57-101). پیش از پرداختن تفصیلی به انتقادات سیمونز، دیدگاه او درباره رضایت و مشروعیت، به اختصار بیان می شود.

۱-۶. نظریه رضایت و مشروعیت سیاسی

اندیشه سیاسی آلن جان سیمونز یکی از منسجم ترین و درعین حال انتقادی ترین بازخوانی ها از سنت رضایت محور در فلسفه سیاسی جدید به شمار می آید. اهمیت وی در این است که برخلاف بسیاری از شارحان لاک، نه در مقام دفاع بی قید و شرط از نظریه رضایت، بلکه به مثابه فیلسوفی هنجاری، شرایط امکان مشروعیت سیاسی مبتنی بر رضایت را با دقت بازسازی و محدود می کند. در اندیشه او، رضایت نه یک فرض جامعه شناختی، بلکه معیاری اخلاقی سخت گیرانه برای توجیه الزام سیاسی است.

سیمونز از تمایزی بنیادین آغاز می کند که محور کل نظریه اوست: تمایز میان «توجیه» و «مشروعیت». از نظر او، ممکن است یک دولت از حیث کارکردی یا پیامدی موجه باشد - مثلاً نظم، امنیت یا رفاه ایجاد کند - اما همچنان فاقد مشروعیت اخلاقی برای اعمال قدرت

الزام آور باشد. مشروعیت، برخلاف توجیه، ناظر به «حق دولت برای اعمال اجبار» است و این حق تنها در صورتی شکل می‌گیرد که افراد به نحوی اخلاقاً معتبر از وضعیت پیشاسیاسی استقلال خود خارج شده باشند (Simmons, 2001, pp. 122-157).

در این چهارچوب، سیمونز نظریه رضایت را نه صرفاً یکی از نظریه‌های مشروعیت، بلکه یگانه نظریه‌ای می‌داند که می‌تواند این گذار اخلاقی از «خودحاکمیتی طبیعی» به «الزام سیاسی» را توضیح دهد. او با صراحت، نظریه‌های جایگزین - از جمله «انصاف»^۱، تعهدات نقش‌محور، عضویت اجتماعی یا همبستگی مدنی - را به دلیل فقدان عنصر ارادی و شخصی رد می‌کند (Simmons, 1979, pp. 101-136; 2001, pp. 136-158). از نظر او، هیچ‌یک از این نظریه‌ها نمی‌توانند توضیح دهند چرا فردی که هرگز به صورت ارادی تعهدی را نپذیرفته است، اخلاقاً ملزم به اطاعت از قانون است. باین حال، نکته کلیدی در اندیشه سیمونز آن است که او هم‌زمان یکی از سخت‌گیرانه‌ترین منتقدان نظریه رضایت کلاسیک - به‌ویژه قرائت لاک‌ی آن - نیز به شمار می‌آید. سیمونز نشان می‌دهد که اگر قرار است رضایت مبنای واقعی مشروعیت باشد، باید واجد شرایطی بسیار دقیق باشد. به بیان دیگر، رضایت باید آگاهانه، داوطلبانه، صریح یا معادل صریح و ناظر به تعهد سیاسی مشخصی باشد. براین اساس، او بخش عمده‌ای از سازوکارهای سنتی رضایت ضمنی نزد لاک (مانند اقامت، استفاده از منافع عمومی یا بهره‌مندی از امنیت) را از حیث اخلاقی ناکافی می‌داند (Simmons, 2001, pp. 179-197). همچنین سیمونز نشان می‌دهد که خود لاک نیز - اگر به‌طور سازگار مطالعه شود - رضایت ضمنی را صرفاً منشأ تعهداتی محدود و موقتی می‌داند، نه مبنای «عضویت کامل»^۲ در جامعه سیاسی. عضویت کامل تنها از طریق رضایت صریح قابل تحقق است؛ و از آنجا که چنین رضایتی در عمل نادر است، نتیجه‌ای که سیمونز به آن می‌رسد، نوعی «آنارشسیسم فلسفی» است؛ یعنی اکثر دولت‌های موجود فاقد مشروعیت اخلاقی کامل‌اند، هرچند ممکن است همچنان از جهات دیگر موجه یا قابل تحمل باشند (Simmons, 2001, pp. 102-121).

نکته مهم آن است که آنارشسیسم فلسفی سیمونز موضعی سلبی یا هرج‌ومرج‌طلبانه

1. Fair play

2. Full membership

نیست. او تصریح می‌کند که فقدان مشروعیت الزاماً به معنای عدم اطاعت یا ضرورت فروپاشی دولت نیست؛ بلکه صرفاً بدین معناست که دولت نمی‌تواند به‌طور اخلاقی مدعی «حق اطاعت» باشد. از این منظر، شهروندان ممکن است بنابر دلایل اخلاقی یا پیامدی از قوانین تبعیت کنند، اما این تبعیت به منزله انجام یک وظیفه سیاسی الزام‌آور نخواهد بود (Simmons, 2001, pp. 197-221).

اهمیت ورود سیمونز به بحث رضایت - در نسبت با لاک و نیز در مقایسه با نظریه‌هایی مانند اندیشه صدر - دقیقاً در همین نقطه آشکار می‌شود. سیمونز معیاری تحلیلی به دست می‌دهد که امکان تفکیک میان «پذیرش اجتماعی»، «کارآمدی سیاسی» و «مشروعیت اخلاقی» را فراهم می‌سازد. او نشان می‌دهد که صرف مشارکت، نظارت یا حتی رضایت عرفی، لزوماً به معنای ایجاد تعهد سیاسی نیست؛ مگر آنکه شرایط رضایت اخلاقاً معتبر احراز شود. از این رو، استفاده از چهارچوب سیمونز در این پژوهش نه برای دفاع از لاک، بلکه برای داوری انتقادی درباره هر دو الگوی رضایت - لاک و صدر - ضروری است.

پرسش محوری سیمونز این است: آیا آنچه رضایت نامیده می‌شود، واقعاً می‌تواند بار اخلاقی ایجاد الزام سیاسی را تحمل کند؟ این پرسش معیاری فراهم می‌آورد که به‌واسطه آن می‌توان هم کاستی‌های رضایت ضمنی در سنت لاک را آشکار ساخت و هم حدود و ثغور رضایت تکلیف‌محور و نهادی در نظریه صدر را با دقت سنجید.

۲-۶. مقایسه تحلیلی دو دیدگاه

مقایسه نظریه رضایت مردم در اندیشه سیاسی لاک و محمدباقر صدر مستلزم تفکیک چهار سطح تحلیلی است؛ زیرا هر دو متفکر از واژه‌ای مشترک برای اشاره به پدیده‌ای استفاده می‌کنند که از حیث مبانی انسان‌شناختی، منشأ مشروعیت، کارکرد سیاسی و نسبت رضایت با مشروعیت اخلاقی، تفاوت‌های بنیادین دارد.

نخستین سطح مقایسه به جایگاه رضایت در تأسیس قدرت سیاسی بازمی‌گردد. در نظریه لاک، رضایت مردم خاستگاه مستقیم و اولیه حکومت است. افراد در وضع طبیعی، با برخورداری از حقوق پیشاسیاسی، از طریق رضایت ارادی بخشی از اختیارات خود را به قدرت مشترک واگذار می‌کنند و بدین‌سان دولت پدید می‌آید. در این چهارچوب،

رضایت مردم نه تنها شرط تحقق، بلکه علت تکوینی مشروعیت است و بدون آن، قدرت سیاسی فاقد هرگونه اعتبار اخلاقی خواهد بود. در مقابل، صدر رضایت مردم را در مقام منشأ اولیه مشروعیت حکومت قرار نمی‌دهد. از نظر او، مشروعیت نهایی حکومت ریشه در شریعت و اراده الهی دارد، اما این مشروعیت تنها زمانی به فعلیت سیاسی تبدیل می‌شود که مردم آن را بپذیرند و در تحقق آن مشارکت کنند. به بیان دیگر، رضایت نزد صدر «علت فاعلی» مشروعیت نیست، بلکه شرط تحقق خارجی و استمرار آن است (رمضان‌نرگسی، ۱۴۰۱، ص. ۷۶). این تفاوت نشان می‌دهد که اگر در لاک مردم «خالق قدرت» اند، در نظریه صدر مردم «محقق قدرت» محسوب می‌شوند.

سطح دوم مقایسه به مبانی انسان‌شناختی رضایت مربوط است. لاک بر انسان خودبنیاد، مختار و صاحب حقوق طبیعی تأکید می‌کند. رضایت جلوه‌ای از اختیار فردی است و پیش‌فرض آن تقدم فرد بر جامعه سیاسی است. از این منظر، جامعه سیاسی محصول اراده‌های فردی است که در قالب قرارداد به وحدت می‌رسند؛ اما در اندیشه صدر، انسان پیش از آنکه صاحب حق باشد، صاحب «تکلیف» است. نظریه خلافت انسان نزد صدر نشان می‌دهد که مشارکت سیاسی مردم نه صرفاً یک انتخاب، بلکه صورت اجتماعی مسئولیت الهی انسان است (مقاله، نقش مردم در حکومت اسلامی). در نتیجه، رضایت در اینجا از سنخ رضایت «تکلیف‌مدار» است، نه رضایتی مبتنی بر «حق طبیعی».

سطح سوم تحلیل به کارکرد رضایت در مهار قدرت سیاسی مربوط می‌شود. در نظریه لاک، رضایت مردم ابزار کنترل قدرت است، اما این کنترل عمدتاً از طریق امکان فسخ قرارداد و حق مقاومت اعمال می‌شود. مسئله این الگو - چنان که منتقدانی مانند سیمونز نشان داده‌اند - آن است که لاک برای رضایت ضمنی معیار روشنی ارائه نمی‌دهد و این امر می‌تواند به تداوم قدرت بدون رضایت واقعی بینجامد (Simmons, 1979, pp. 75-90). در مقابل، محمدباقر صدر برای مهار قدرت صرفاً به رضایت اولیه بسنده نمی‌کند و نظریه جو عصمت را مطرح می‌سازد. بر اساس این نظریه، نظارت مستمر، مشارکت فعال و امکان اصلاح ساختارها از سوی امت، جایگزین نهادی عصمت معصوم در عصر غیبت می‌شود (رمضان‌نرگسی، ۱۴۰۱، صص. ۷۶-۷۳)؛ بنابراین رضایت نزد صدر نه واقعه‌ای تاریخی، بلکه فرایندی دائمی است.

سطح چهارم مقایسه به نسبت رضایت با مشروعیت اخلاقی حکومت مربوط می‌شود. در الگوی لاکی، رضایت معیار نهایی داوری اخلاقی درباره حکومت است؛ حکومتی که بدون رضایت اعمال قدرت کند، نامشروع است؛ اما در نظریه صدر، رضایت شرط کافی برای مشروعیت نیست، بلکه شرط لازم برای فعلیت آن است. از این رو، می‌توان حکومتی را تصور کرد که از حیث شرعی واجد حقانیت باشد، اما به دلیل فقدان رضایت و مشارکت مردم، از حیث سیاسی دچار بحران مشروعیت عملی شود. این تمایز، یکی از نقاط قوت و درعین حال، یکی از چالش‌های نظریه صدر به شمار می‌رود؛ بنابراین مقایسه تحلیلی نشان می‌دهد که اختلاف لاک و صدر درباره رضایت، اختلافی صرفاً لفظی یا نهادی نیست، بلکه ریشه در تفاوت‌های عمیق فلسفی درباره انسان، قدرت و اخلاق سیاسی دارد. رضایت در نظریه لاک بنیان قدرت است، اما در نظریه صدر ضامن تحقق و سلامت آن. این تفاوت، زمینه‌ای فراهم می‌کند برای نقد متقابل هر دو الگو و طرح این پرسش اساسی که آیا می‌توان مدلی از رضایت سیاسی ارائه داد که هم از کاستی‌های رضایت فرضی در نظریه لاک بپرهیزد و هم محدودیت‌های تکلیف‌محور در نظریه صدر را برطرف سازد؟

۱-۲-۶. نقد نظریه لاک: بحران رضایت واقعی

لاک رضایت را بنیان مشروعیت سیاسی می‌داند، اما برای حفظ ثبات دولت به مفهوم «رضایت ضمنی» متوسل می‌شود. سکونت در قلمرو حکومت، استفاده از خدمات عمومی یا بهره‌مندی از امنیت، همگی نشانه‌هایی از رضایت تلقی می‌شوند (Locke, 1988). سیمونز با نقدی بنیادین نشان می‌دهد که این گذار از رضایت صریح به رضایت ضمنی فاقد توجیه اخلاقی است. از نظر او، رضایت تنها زمانی می‌تواند منشأ تعهد سیاسی باشد که آگاهانه، داوطلبانه و قابل امتناع باشد؛ حال آنکه شرایط اجتماعی معمولاً امکان امتناع واقعی را از افراد سلب می‌کند (Simmons, 1979, pp. 136-158). بر این اساس، رضایت ضمنی لاکی نه تنها معیار روشنی برای الزام سیاسی فراهم نمی‌کند، بلکه عملاً به ابزاری برای توجیه استمرار قدرت تبدیل می‌شود. دولت می‌تواند با اتکا به نشانه‌های مبهم رضایت، خود را

1. «citizens in a democratic polity do not consent to be governed and thus cannot acquire obligations in this way» (Simmons, 2023, pp. 255-290)

مشروع بنمایاند، بی آنکه رضایت واقعی شهروندان احراز شده باشد. این نقد نشان می‌دهد که نظریه لاک، هرچند از حیث اخلاقی بلندپروازانه است، در مقام تبیین واقعیت سیاسی به نوعی فرض رضایت فروکاسته می‌شود که با مبانی فردگرایانه خود لاک نیز ناسازگار است. در نتیجه، رضایت - که قرار بود محدودکننده قدرت باشد - به صورت پارادوکسیکال به تثبیت آن یاری می‌رساند.

نقد سیمونز نشان می‌دهد که مسئله نظریه لاک نه در اصل ارجاع به رضایت، بلکه در ضعف معیارهای تحقق رضایت است. اگر رضایت واقعاً مبنای مشروعیت باشد، نمی‌توان آن را به نشانه‌های رفتاری یا سکوت سیاسی فروکاست. از این حیث، نظریه لاک در برابر پرسش بنیادین سیمونز ناتوان می‌ماند: «چرا شهروندان واقعاً ملزم به اطاعت‌اند؟» پاسخ لاک به این پرسش، به دلیل ابهام رضایت ضمنی، فاقد انسجام اخلاقی کافی است.

۲-۲-۶. نقد نظریه محمدباقر صدر: رضایت تکلیف‌محور و محدودیت انتخاب

از دیگر جهت، نظریه صدر اگرچه از بحران رضایت فرضی مصون است، با چالش‌هایی متفاوت مواجه می‌شود. چنان‌که گفته شد، صدر رضایت مردم را نه منشأ مشروعیت، بلکه شرط فعلیت و استمرار حکومت می‌داند. این موضع، از یک سو نظریه را از اشکال سیمونزی رضایت ضمنی می‌رهاند؛ زیرا رضایت نزد صدر صرفاً فرض نمی‌شود، بلکه باید در قالب مشارکت، بیعت و نظارت تحقق یابد. با این حال، رضایت در نظریه صدر ماهیتی تکلیف‌مدار دارد: مردم مکلف‌اند در تحقق حکومت دینی مشارکت کنند، نه آنکه آزادانه میان بدیل‌های سیاسی متکثر دست به انتخاب بزنند.

از منظر فلسفه سیاسی، این ویژگی پرسشی اساسی پدید می‌آورد: آیا رضایتی که در چهارچوب تکلیف شرعی شکل می‌گیرد، همچنان «رضایت» به معنای اخلاقی آن است؟ برخلاف رضایت در نظریه لاک که بر اختیار فردی استوار است، رضایت نزد صدر از دل الزام دینی برمی‌خیزد. این امر امکان نقد اخلاقی حکومت از موضع «عدم رضایت» را محدود می‌کند؛ زیرا عدم مشارکت می‌تواند به عنوان تخلف از تکلیف تفسیر شود، نه بیان نارضایتی مشروع. همچنین اگر معیارهای سیمونز برای رضایت واقعی را بپذیریم - آگاهی، داوطلبانه بودن و امکان امتناع - نظریه صدر تنها بخشی از این شروط را تأمین می‌کند.

مشارکت آگاهانه و فعال در نظریه صدر برجسته است، اما امکان امتناع سیاسی به طور کامل به رسمیت شناخته نمی‌شود. در نتیجه، رضایت در این الگو هرچند واقعی‌تر از رضایت ضمنی لاکی است، از حیث آزادی انتخاب محدود باقی می‌ماند.

بنابر آنچه گذشت، نقد نهایی نشان می‌دهد که هر دو نظریه رضایت سیاسی در پیوند با مشروعیت با چالش‌هایی مواجه‌اند، اما از مسیرهایی متفاوت. لاک رضایت را بنیان مشروعیت می‌داند، اما آن را تا حدی تسهیل می‌کند که در عمل به سازوکاری ضعیف و مبهم تبدیل می‌شود. اتکای پررنگ او به رضایت ضمنی، معیار روشنی برای تحلیل الزام اخلاقی و سیاسی به دست نمی‌دهد؛ ضعفی که به‌ویژه در مواجهه با نقدهای سیمونز که بر صورت‌بندی دقیق رضایت واقعی تأکید دارد، آشکارتر می‌شود. سیمونز نشان می‌دهد اگر رضایت صرفاً در قالب رفتارهای ضمنی و غیر آگاهانه به عنوان منبع مشروعیت پذیرفته شود، قدرت سیاسی می‌تواند بدون پشتوانه اخلاقی کافی استمرار یابد.

در مقابل، صدر رضایت را از وسیله‌ای برای انتقال قدرت به فرایندی مستمر بدل می‌کند که نه تنها شرط پیدایش حکومت، بلکه در استمرار و سلامت آن نیز نقشی اساسی دارد. او بر مشارکت و نظارت دائمی مردم تأکید می‌کند، اما این رویکرد تکلیف‌محور می‌تواند محدودیت‌هایی در آزادی انتخاب سیاسی ایجاد کند؛ زیرا رضایت را عمدتاً در چهارچوب تکلیف شرعی می‌فهمد، نه به عنوان انتخابی آزاد. از این رو، عدم مشارکت ممکن است به منزله تخلف از تکلیف دینی تفسیر شود و همین امر، تحقق کامل رضایت به معنای اخلاقی آن را دشوار می‌سازد. سرانجام، چهارچوب انتقادی سیمونز امکان بازنگری در هر دو الگو را فراهم می‌کند: رضایت باید نه فقط به عنوان شرط آغازین مشروعیت، بلکه به مثابه معیاری سنجش‌پذیر در فرایندی مداوم و در نسبت با سازوکارهای مهار قدرت ارزیابی شود. این نتیجه‌گیری می‌تواند راه را برای بازسازی مفهوم رضایت در نظریه‌های سیاسی معاصر هموار سازد.

نتیجہ گیری

این مقاله با طرح این مسئله آغاز شد که «رضایت مردم» چگونه در دو سنت فکری متفاوت - فلسفہ سیاسی مدرن و فقہ سیاسی شیعه - در نسبت با مشروعیت و الزام سیاسی فہم می شود و آیا این مفہوم می تواند مبنایی ہنجاری برای توجیہ قدرت سیاسی فراہم آورد. پرسش اصلی آن بود کہ رضایت در اندیشہ جان لاک و محمدباقر صدر چہ جایگاهی دارد و نقدهای معاصر، بہ ویژہ تحلیل های جان سیمونز، چہ پیامدهایی برای ارزیابی این دو الگو بہ ہمراہ می آورد. نتایج تحلیل تطبیقی نشان داد کہ ہرچند ہر دو متفکر از مفہوم رضایت بہرہ می گیرند، رضایت در نظریہ لاک بنیان تکوینی مشروعیت و برآمدہ از ارادہ فردی است؛ درحالی کہ در نظریہ صدر، رضایت شرط فعلیت و استمرار مشروعیتی است کہ ریشہ در شریعت دارد. نقدهای سیمونز آشکار ساخت کہ اتکای لاک بہ رضایت ضمنی، توان ہنجاری نظریہ او را در توجیہ الزام اخلاقی اطاعت تضعیف می کند. در مقابل، نظریہ صدر با تبدیل رضایت بہ فرایندی مستمر از مشارکت و نظارت، از فروکاستن آن بہ واقعہای صرفاً تاریخی پرهیز می کند؛ اما بہ دلیل پیوند وثیق رضایت با تکلیف شرعی، با محدودیت هایی در زمینہ امکان امتناع و نقد بنیادین قدرت مواجہ است.

نوآوری این مقالہ در آن است کہ با میانجی گری چہارچوب انتقادی سیمونز نشان می دہد مسئلہ اصلی مشروعیت نہ در فقدان رضایت، بلکہ در ابہام مفہومی آن نہفتہ است؛ و بازاندیشی رضایت مستلزم توجہ ہم زمان بہ واقعیت رضایت، امکان امتناع و سازوکارهای نهادی مہار قدرت است.

منابع

- حمدانی، طالب و خواجہ زادہ، اسماء (۱۳۹۵). نظریہ سیاسی شہید سید محمدباقر صدر. قم: کتاب فردا.
- رحیمیان، جمال و جاوید، محمدجواد. (۱۴۰۲). بررسی تطبیقی «اصل پاسخ گویی حکومت» در اندیشہ شہید صدر و آیت اللہ خامنہ ای. مطالعات حقوق عمومی دانشگاه تہران، ۵۳ (۳)، ۱۱۵۹-۱۱۸۵.

<https://doi.org/10.22059/jplsqr.2021.286541.2117>

- رمضان‌نرگسی، رضا (۱۴۰۱). درهم‌تنیدگی مشروعیت (حقانیت) و مقبولیت در حکومت اسلامی در نظریه شهید صدر. حکومت اسلامی، ۲۷ (۲)، ۶۱-۷۸.
https://mag.rcipt.ir/issue_21347_21701.html
- صدر، محمدباقر. (۱۳۵۹). لمحة فقهية تمهيدية عن مشروع دستور الجمهورية الاسلامية في ايران. تهران: بنیاد بعثت.
- صدر، محمدباقر (۱۳۵۸). خلافة الانسان و شهادة الانبياء. قم: مطبعة الخيام.
- لاریجانی، مریم (۱۳۸۷). نظریه لاک: رضایت یا قرارداد. پژوهش‌های فلسفی - کلامی، ۹ (۴)، ۱۴۷-۱۷۸.
<https://doi.org/10.22091/pfk.2008.253>
https://pfk.qom.ac.ir/article_253.html
- مدی، بهنام (۱۴۰۱). قانون: از رضایت تا اطاعت؛ بررسی رابطه رضایت، اطاعت و قانون در رساله دوم جان لاک درباره حکومت. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۳ (۴)، ۱۵۳-۱۷۸.
<http://noo.rs/RBiCm>
- Al-Rikabi, J. (2012). Baqir al-Sadr and the Islamic state: A theory for "Islamic democracy" *Journal of Shi'a Islamic Studies*, 5(3), 249-275.
<https://muse.jhu.edu/article/485292/summary>
- Beran, H. (1987). *The consent theory of political obligation*. Croom Helm.
- Den Hartogh, G. A. (1990). *Express consent and full membership in Locke*. *Political Studies*, 38(1), 105-115. <https://doi.org/10.1111/j.1467-9248.1990.tb00572.x>
- Filmer, R. (1949). *Patriarcha and other political works of Sir Robert Filmer* (P. Laslett, Ed.). Basil Blackwell.
- Forster, G. (2005). *John Locke's Politics of Moral Consensus*. Cambridge University Press.
- Hobbes, T. (1996). *Leviathan* (R. Tuck, Ed.). Cambridge University Press. (Original work published 1651)
- Kant, I. (1996). *The metaphysics of morals* (M. Gregor, Trans.). Cambridge University Press. (Original work published 1797)
- List, C., & Valentini, L. (2016). The methodology of political theory. In H. Cappelen, T. S. Gendler, & J. Hawthorne (Eds.), *The Oxford handbook of philosophical methodology* (pp. 525-550), Oxford University.

- Locke, J. (1988). *Two treatises of government* (P. Laslett, Ed.). Cambridge University Press. (Original work published 1689)
- Milton, J. R. (Ed.). (1997). *Locke's moral, political, and legal philosophy*. Ashgate.
- Rawls, J. (1971). *A theory of justice*. The Belknap Press of Harvard University Press.
- Raz, J. (2022). Authority. In E. N. Zalta (Ed.), *The Stanford encyclopedia of philosophy*. <https://plato.stanford.edu/entries/authority/>
- Sartori, G. (1970). Concept misformation in comparative politics. *The American Political Science Review*, 64(4), 1033-1053. <https://doi.org/10.2307/1958356>
- Simmons, A. J. (1979). *Moral principles and political obligations*. Princeton University Press.
- Simmons, A. J. (2001). *Justification and legitimacy: Essays on rights and obligations*. Cambridge University Press.
- Simmons, A. J. (2023). *Political obligation and punishment*. In M. Cohen, J. Cohen, & C. R. Beitz (Eds.), *Punishment: A philosophy and public affairs reader* (pp. 255-290). Princeton University Press.
- Skinner, Q. (1969). *Meaning and Understanding in the History of Ideas*. *History and Theory*, 8(1), 3-53. <https://doi.org/10.2307/2504188>
- Valentini, L. (2021). Consent. In E. N. Zalta (Ed.), *The Stanford encyclopedia of philosophy*.
- Weber, M. (1978). *Economy and society* (G. Roth & C. Wittich, Eds.). University of California Press.